

گناه بی شرم و شرم بی گناه!

برون شو ای غم از سینه که لطف یار می آید
تو هم ای دل ز من گم شو که آن دلداری می آید

مسلمانان مسلمانان، مسلمانی ز سرگیرید
که کفر از شرم یار من مسلمانوار می آید

اخیراً متن اینترنتی در زنجیره گیرندگان دریافت کردم که آینه عبرتی بود از نمایش اخلاقیات ملت ژاپن در حوادث پس از زلزله و سونامی وحشتناکی که حداقل ده هزار کشته به جای گذاشت. از صداقت و امانت آنان در تحویل کیف پول ها و گاوصندوق های پیدا شده در بازمانده های سیل سونامی و ترک آرام فروشگاه های بزرگ (به جای غارت) پس از خاموشی برق، تا نظم و ترتیب شان در صفوف توزیع غذا، با تقدم پیران و کودکان و... بالاخره ایثار داوطلبان پیرشان برای مهار نشستنیروگاه اتمی تا جوانان شان از تشعشعات مرگبار مصون باشند، که تماماً دلالت بر "وجدانی ملی" و انسانیتی تحسین برانگیز می کرد. در پایان این گزارش، ارسال کننده ایمیل نتیجه ای به شرح زیر گرفته بود:

«در فرهنگ ژاپنی چیزی به نام گناه در ارتباط با خدا وجود ندارد، آنچه برای آنها وجود دارد، احساس "شرمندگی" است، احساسی که در برابر مردم و اطرافیان پیدا می کنند و از آنها معذرت می خواهند و در مقابلشان تعظیم می کنند و حتی ممکن است از شدت شرمندگی دست به خودکشی بزنند»

این سئوالی است بسیار جدی، که چرا و چگونه مردمانی در برابر هموطنان خود احساس شرم می کنند و مردمانی دیگر، که ادعا می کنند به ثواب و گناه و داور نهائی باور دارند، در برابر هموطنان و آفریدگار خود و آفریدگار میلیاردها کهکشان شرم نمی کنند؟! عیب از کجاست؛ از مردم، یا تلقی آنها از گناه؟

این قلم را اطلاع دقیقی از زیرساخت های معنوی ملت ژاپن نیست و بر ریشه های تاریخی «وجدان ملی» آنان اشرافی ندارد، اما ارسال کننده ایمیل در صدد القای این پیام بود که احساس گناه کاربردی ندارد و باید از مردم شرم داشت. بدیهی است برای ناباوران به دین این سخن درست است، اما علی الاصول و منطقاً برای کسی که به ناظری در عالم هستی و به حساب و کتابی باور دارد، صرف نظر از حقیقت یا موهوم بودن آن، حداقل برای خود آن شخص باید انگیزه نیرومندتری برای اجتناب از خطا و خیانت وجود داشته باشد و این که چرا چنین نیست و چرا شمع چنان شرمی در شهر ما خاموش شده است، نیازمند نگاهی عمیق تر به نوع مردم دوستی آنان و نوع دینداری خودمان است.

مشابه چنین ایمیلی، که قیاسی خجالت آور با خودمان را بر می انگیزد، چندی پیش در مورد برخی از عالی ترین دولت مردان سوئد خواندم که پس از افشای برخی خلاف های کوچک اداری؛ از جمله یک بار استفاده ناگزیر و اتفاقی و شاید اشتباهی! از کارت اعتباری دولتی برای بنزین شخصی، از مقام وزارت مجبور به استعفا شد و دیگری که کاندیدای ریاست جمهوری هم بود، پس از افشای عدم اعلام و پرداخت مالیات مختصر پولی که به دانشجویی برای مراقبت از کودک خود داده بود، از شدت شرم در ارتکاب این تخلف اداری، که توسط وبلاگ نویسی گمنام گزارش شده بود! ناگزیر به فروش خانه و زندگی و ترک وطن و مهاجرت به انگلستان شد تا چشمش از آن پس به چشم هموطنی دیگر نیفتد.

پیش خود فکر می کردم آیا کسانی که در طول سال های ۸۷ تا ۹۰ سه هزار میلیارد تومان اختلاس بانکی کردند و دهها پرونده مشابه دولتی، از غارتگران بیت المال، که احساس سربلندی از زرنگی و زیرکی خود می کنند و چفیه به گردن و داغ مهر بر پیشانی دارند، آیا هرگز کوچک ترین احساس شرمی در وجدان خفته خود کرده اند؟ آیا وزرائی که ادعای مدارک ناگرفته از دانشگاه های معتبر اروپائی کردند و پس از افشای این تقلب بزرگ، رئیس دولتشان به جای عذرخواهی از گزینش خود در پیشگاه ملت، مدارک دانشگاهی را ورق پاره ای بیش نشمرد! احساس شرم نکرده و نمی کنند؟!

زین سنگدلان نشد دلی نرم هنوز زین بخ صفتان نشد یکی گرم هنوز

نگرفت دباغت آخر این چرم هنوز نگرفت یکی را زخدا شرم هنوز

(دیوان غزلیات شمس)

از دولتمردان رانت‌خوار و رشوه‌گیر که بگذریم، کم و بیش فُبح چنین مفت خواری‌های مالی و مقامی و علمی هم در سلسله مراتب خود گویا در میان برخی از ملت ما رخت بر بسته است و هر کسی در موقعیت خودش تا جایی که بتواند سر دیگری کلاهی می‌گذارد یا بر می‌دارد! نه فقط در کوچه و بازار و خیابان و خرید و فروش و مناسبات مالی، که بحران اخلاقی بعضاً به دانشگاه و در میان اهل فکر و فرهنگ هم سرایت کرده است؛ از تقلب در تیز و تحقیقات و مونوگرافی و کپی و کشر رفتن‌های رندانه گرفته تا عرضه مقالات مونثاژ شده به کنفرانس‌های بین‌المللی که هر از چندی به آبرو ریزی می‌انجامد! چرا در حالی که می‌پنداریم از دین‌دارترین ملت‌های دنیا هستیم، دین‌مان دستمایه دنیامان شده است، شرم و آزرمان به کجا رفته و چرا عالم و علمی، زن و مرد و دین‌دار و بی‌دینمان چنین شده‌ایم؟

شرم نیز همچون دیگر ابعاد شخصیت آدمی، سلسله مراتبی دارد؛ شرمی که از مردم به هنگام خطا برای حفظ شخصیت و اعتبار اجتماعی خویش داریم، شرمی که از آنها برای کوتاهی در انجام وظیفه می‌کنیم و بالاخره شرمی که از عمر به تباهی گذشته خود در برابر آن که امانت زندگی و موهبت اختیار را ارزانی‌مان کرد، احساس می‌کنیم:

به کوی میکده گریان و سرفکنده روم	چرا که شرم همی آمدم ز حاصل خویش
نه عمر خضر بم‌اند نه مُلک اسکندر	نزاع بر سر دینی دون مکن درویش
بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ	و گرنه تا ابد شرمسار خود باشم

شرم از وجدان خود یا خدای خود شرمی شایسته مقام آدمیت است، اما چه می‌شود که شرمساری ما با همه ادعاهای دینی، تنها به خاطر به خطرافتادن اعتبارمان نزد دیگران تحقق می‌یابد و به آن دو مرحله بالاتر نمی‌رسد؟ چه نیکو این سه حالت (شرم از خلق، خود، خدا) را شاعر شیرین سخن سعدی به نظم کشیده است:

یکی متفق بود بر منکری	گذر کرد بر وی نکو منظری!
نشست از خجالت عرق کرده روی	که آیا خجل گشتم از شیخ کوی!
شنید این سخن پیر روشن روان	بر او بر بشورید و گفت ای جوان
نیاید همی شرم از خویشتن	که حق حاضر و شرم داری ز من؟
چنان شرم دار از خداوند خویش	که شرم ز بیگانگان است و خویش
نیاسائی از جانب هیچکس	برو جانب حق نگه دار و بس

از گفتار عارفان و ادیبان مان که بگذریم، در فرهنگ دینی نیز بر این شرم های شریعت سوز، خُرده ها گرفته اند، از جمله سخنی است که از امام عارفان و پارسایان در نهج البلاغه (خطبه ۱۵۹/ ۱۶۰) در شأن بی‌آزرمان آمده است:

«ادعا می‌کند که به خدا امید (باور) دارد! ... به خدای عظیم سوگند که دروغ می‌گوید! چرا که امیدش در عملش آشکار نیست؟ هر که به چیزی امید بسته باشد، آثار آن امید در کردارش محقق می‌شود، جز امید به خدا که آمیزه ای (از شرک و خودخواهی) است. هر کس از چیزی بترسد، آثار ترس در عملش نمودار گردد، جز ترس از خدا که معلول علتی (سطحی و خیالی، نه عمیق و آگاهانه) است. امیدش در امور مهم به خدا و در امور کوچک به بندگان است، اما هرگز آن خضوع و خشوع در برابر بندگان را در برابر خدا ندارد! چه تصویری درباره ایزد جلیل الشأن دارد که از آنچه برای بندگان به جای می‌آورد، درباره آفریدگار خود دریغ دارد؟ (باید به او گفت) آیا می‌ترسی در امیدت به خدا به دروغی تکیه کرده‌ای، یا او را درخور امید بستن نمی‌بینی؟ این چنین است که برخی ترس از بندگان خدا را جدی می‌گیرند و از آن پرهیز می‌کنند، اما پروای از خدا را به پیشیزی نمی‌گیرند، آنها ترس از بندگان را نقد و ترس از خدا را نسیه (حواله به آخرت) تلقی می‌کنند. و این چنین است که دنیا در دیدگاه هرکس عظیم و جایگاه آن در دلش کبیر باشد، دنیا را بر خدا بر می‌گزیند و منحصرأ به آن دل می‌بندد و بنده‌اش می‌گردد.»

ارسال کننده ایمیل، احساس شرم در برابر مردم را بر احساس گناه در برابر خدا برتری داده بود، اما بر خلاف تصور ایشان، گناه واژه‌ای فارسی است که ما ایرانیان بر کاربرد زبانی آن عادت کرده‌ایم، از قضا، مُعرب شده این کلمه، با تبدیل حرف گاف به جیم، به صورت "جناح" ۲۵ بار در قرآن هم آمده است، اما با کمال شگفتی در تمامی موارد، با نفی وسواس بازی‌های بشری و ترس بی جهت از گناه، همواره این جمله تکرار شده است که: «گناهی بر شما نیست»؛ «فلا جناح علیکم» (۱۶ بار)، «لیس علیکم جناح» (۹ بار)!

به نظر می‌رسد در ترمینولوژی واژگان قرآنی اصلاً چیزی به نام "گناه" وجود ندارد! نمی‌گوییم همه کار مجاز شمرده شده است، این که برای هر تازه مسلمانی آشکار است! بلکه اصلاً از زاویه‌ای دیگر به اعمال ما نگریسته و به جای استفاده از عنوان "گناه" که همچون نمره مدرسه بیرون از وجود ماست، به آثار عمیق و بلند مدتِ کردار، گفتار و حتی پندارمان در بلند مدت پرداخته است.

همچنانکه تولیدکنندگان مواد غذایی مشخصاتی را روی بسته‌بندی محصولات خود، از نظر: میزان چربی‌ها، کلسترول، قند، کالری، کربوهیدرات، کلسیم و... برای آگاهی و پرهیز مصرف‌کنندگان می‌نویسند، قرآن نیز به مرتکبین منہیات و مصرف‌کنندگان سرمایه عمر در اشتباهات، هشدارهایی در عواقب کوتاه مدت دنیائی و بلند مدت آخرت می‌دهد. بدیهی است که فروشندگان مواد غذایی، که به رغم عدم تمایل خود، به اجبار قانون چنین اطلاعاتی را به مصرف‌کننده می‌دهند، نه کسی را تهدید می‌کنند و نه به عواقب زیاده‌روی آنان را هشدار می‌دهند، اما نظامات درمانی یک کشور و پزشکان دل‌سوز آن دائماً مردم را از خطرات مرگبار حملات قلبی، مغزی، سرطان، دیابت و انواع امراضی که از بی‌توجهی در تغذیه ناشی می‌شود هشدار می‌دهند. اگر آنها عوارض جسمی ما را رصد می‌کنند، آفریدگار غفور و رحیم، ما را به عوارض روحی در زندگی ابدی، به زبانی که بفهمیم و بپرهیزیم، بیم می‌دهد.

ما در یک آزمایش ساده خون، صدها عنصر مختلف را می‌توانیم در وجود خود اندازه‌گیری کنیم و از خطرات عدم تعادل آنها پیشگیری کنیم، چرا باید در مراقبت از آنچه به روح و ضمیرمان وارد می‌شود و شخصیت‌مان را به تدریج می‌سازد، غافل باشیم؟ اگر آثار ناپرهیزی‌های جسمی فوراً ظاهر می‌شود و ترس جان و مشاهده مصیبت‌های دیگران هشدارمان می‌دهد، چرا موهبت "اختیار" و عمری که خداوند "حلیم" مهلت‌مان بخشیده تا خود سرنوشت‌مان را رقم زنیم، و تا آخرت در دنیا به گناه‌مان نمی‌گیرد، باید موجب بی‌خبری‌مان از آثار مسلم و تردید ناپذیر عواقب اعمال‌مان در آینده آخرت شده باشد؟

واژگان متعددی برای تصویر آثار اعمال‌مان در گناه شناسی قرآن آمده است که مهم ترین آنها سه واژه کلیدی زیر هستند:

۱- «ذَنْبٌ» آثار و عواقب و دنباله هر عملی را در زبان عربی ذنب (ذم حیوان) می‌گویند، که به دنبالش می‌آید و همواره همراهش است. ۳۹ بار قرآن به آنچه گناه می‌نامیم، از این زاویه نگریسته است.

۲- «جُرْمٌ» معنای اصلی جرم در زبان عربی، انقطاع و بریدگی است، هر گل و گیاهی در پیوند با آب، خاک، هوا و نور خورشید رشد می‌کند، بریدن هریک از این پیوندها، موجب پژمردگی خودش می‌شود. این واژه با مشتقاتش ۶۶ بار از این زاویه بیانگر بازتاب یا علت بسیاری از گناهان است.

۳- «اثم» این واژه که متضاد «بِرّ» (نیکی سرشار، گشادگی و وسعت نظر) می‌باشد، دلالت بر تنگ‌نظری، تعصب و سقوط از دریادلی به دره دنیاپرستی و خودبینی می‌کند. ۴۸ بار در قرآن ارتکاب گناه را به دلیل همین بسته و تنگ بودن زاویه بصیرت شمرده است.

واژگان دیگری همچون: ظلم، جور، فسق، فجور، فساد و... بر اعمال آدمیان اطلاق شده است که تماماً بیانگر آثار عملی گناه در دنیا و آخرت می‌باشد و همانطور که ذکر گردید، حتی برای یکبار هم از واژه «جناح» (گناه) با این تعبیر متداول میان ما استفاده نکرده و نگفته است اگر چنین کنید گناه دارد!

شگفت آنکه عصیان "آدم" را نیز، که موجب هبوطش از بهشت گردید، قرآن نه با کلمه "گناه"، بلکه با وصف "شرم" ناشی از آگاهی از زشتی عمل بیان کرده است، که به صورت نمادین، آن دو را به پوشاندن آنچه آشکار شدنش ننگ و عار می‌باشد وادار کرد. و به این ترتیب نشان داده که گناه همان احساس عمیق شرم است و گناه بی شرم از فقدان آگاهی و متعلق به دوران حیوانی بشر می‌باشد.

شرم و آزرم البته کلماتی فارسی هستند، معادل قرآنی آن «خزئ» است که مفهوم آبروریزی و افتضاح دارد، خواری و ذلتی است که با شرمساری از ارتکاب زشتی‌ها در نفوس پدید می‌آید. قرآن از زبان لوط پیامبر به همجنس‌بازان متجاوز قومش، که قصد مردان مهمانش کرده بودند، به جای استناد به کلمه گناه، به همان شرم (خزی) اشاره کرده است:

اینها مهمانان من‌اند، مرا مفتضح نکنید، از خدا بپرهیزید و مرا شرم‌نده نسازید (حجر ۶۹ و هود ۷۸)

قرآن خزی را که همان مفهوم شرم از خواری و ذلت دارد، ۲۶ بار در بازتاب رفتار آدمی در دنیا و آخرت مطرح کرده است که بسط آن نیازمند فرصتی دیگر است.

سخن را با اشاره‌ای از اخلاقیات مردم ژاپن آغاز کردیم و با تجربه‌ای دیگر از آن ملت، برگرفته از کتاب "صدمین میمون" نوشته "کن کایز"، (با استفاده از ایمیلی دیگر) در آغاز ماه کریمی که مدرسه کرامت‌های اخلاقی است، ختم می‌کنم:

«دانشمندان ژاپنی که از سال ۱۹۵۲ رفتار میمون‌های وحشی جزیره‌ای را، که از نوعی سیب زمینی تغذیه می‌کردند تحت نظر گرفته بودند، مشاهده کردند یکی از میمون‌ها سیب زمینی خود را قبل از مصرف می‌شوید، این تجربه، که شاید به طور اتفاقی در اثر افتادن سیب زمینی در آب و احساس مطبوع‌تر بودن آن حاصل شده بود، به تدریج به دیگر میمون‌ها سرایت کرد. در سال ۱۹۵۸ وقتی تعداد این میمون‌های با نزاکت! به حدود صد رسید، دانشمندان متوجه شدند این عادت نه تنها به بقیه میمون‌های جزیره، بلکه به میمون‌های جزیره دیگری در ۳۰۰ مایل فاصله نیز سرایت کرده و آنها نیز شروع به شستن سیب زمین‌های خود کرده‌اند!!»

"روبرت شلدریک" زیست‌شناس معروف در کتاب "علم جدید حیات" می‌نویسد:

«حافظه و شعور انسان تنها در مغزش ذخیره نمی‌شود، بلکه چیزی به نام "شعور جمعی" نیز وجود دارد. اساس فلسفه او بر این پایه استوار است که تمام موجوداتی که در یک رده و گونه خاص قرار دارند، توسط یک حوزه "مورفورژنتیکی"، که بسیار شبیه حوزه مغناطیس است، احاطه شده‌اند و با هم در ارتباطی تنگاتنگ قرار دارند.»

با تعمیم نتایج آزمون "صدمین میمون" و بر اساس این نظریه، اگر تعدادی از انسان‌های همراه و همدل بر سطحی از اندیشه و آگاهی تمرکز کرده و این تجربه را به هم‌نوعان خود انتقال دهند، در مسیر نیکی و تعالی و با همدلی و همکاری می‌توانند انرژی‌های مثبت خویش را به آنها منتقل سازند!

ماه رمضان نیز فرصتی استثنائی برای تعالی بخشیدن به "شعور جمعی" و رشد و رهائی از مذمت‌های فردی و اجتماعی ماست، آیا هنگام آن نرسیده است که پروازی دسته جمعی از بندهای اسارت زمینی کنیم و شرم از اسیر ماندن را تجربه نمائیم؟

اگر بنده ای دست حاجت برآر و گر شرمسار آب حسرت بیار
ز یزدان دادار داور بخواه شب توبه تقصیر روز گناه
کریمی که آوردت از نیست هست عجب گر بیفتی نگیرد دست
نیامد بر این در کسی عذر خواه که سیل ندامت نشستش گناه
نریزد خدای آبروی کسی که ریزد گناه آب چشمش بسی

(سعدی علیه الرحمه)

عبدالعلی بازرگان